

توحيد پلاستيکی

توحید پلاستیکی

اعتقاد به تشبیه، چیزی است که در اسلام وجود نداشته؛ بلکه از اعتقادات عرب جاهلی است و گویا آنان نیز از یهود این عقیده را گرفته باشند. روشن است که شرک و بت پرستی که در زمان جاهلیت رواج داشته، همان عقیده به تجسیم و تشبیه است. وهابیت اعتقاد به تشبیه را در قالب توحید اسما و صفات بیان می کنند. در ادامه ادله وهابیت در مورد تشبیه و تجسیم مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت.

مسئله نزول خداوند به آسمان دنیا در هر شب و برگشتن او به مافوق آسمان ها در صبحگاه، چیزی است که در روایات اهل سنت، بسیار آمده و مورد اجماع و اتفاق وهابیان بوده است. وهابیان، این عقیده را به سلف و امامان خود و نیز همه اهل علم و اهل حدیث نسبت داده اند، حال آن که شیعه چنین اعتقادی ندارد. 1. یکی از اشکالات وهابیان به شیعیان نیز آن است که شیعه، خداوند را جسم نمی داند و صفات اجسام از قبیل: زمان، مکان، جهت، کم و کیف، وضع، فعل و انفعال، و... را از خداوند، سلب می کند. به نظر وهابیان، نفی صفات اجسام از خداوند، موجب نفی و انکار وجود خداوند است. 2.

اعتقاد به «تشبیه» و «تجسیم» خداوند، به معنای آن است که هستی و وجود، مساوی است با محسوس و مادی بودن، و هرچه وجود دارد، باید مادی باشد و آنچه غیر مادی است، وجود ندارد. این در حالی است که هر کس می داند که عشق، اضطراب، درد و... وجود دارند، در حالی که مادی نیستند. از طرف دیگر، برخی از آیات شریف جزء متشابهات قرآن اند و انسان ظاهربین، تصور می کند که این آیات، اثبات تشبیه نموده اند. در کتاب های اهل سنت، بخش زیادی از روایات به این موضوع اختصاص دارد. وهابیان تصور می کنند که در مورد خداوند - چون او غیب است و عقل در مسائل غیبی جولانگاه ندارد -، باید تنها به نقل اعتماد کرد. لذا به ظواهر این آیات و روایات تمسک جسته، تمام صفاتی را که صفت اجسام است (از قبیل داشتن دست و چشم و صورت، نزول، دیده شدن، و...)، برای خداوند، اثبات می کنند و هر کس را که خداوند را مافوق این صفات بداند (و بگوید که عقل، گرچه تمام خصوصیات و جزئیات مجردات را نمی داند، اما وجود مجردات و برائت آنها از صفات مادی را اثبات می کند و این گونه روایات، اگر مخالف صریح عقل باشند یا باید تأویل شوند و یا رد شوند)، بدون هیچ درنگی تکفیر می کنند. در این جا پس از بیان یک مقدمه، به بررسی آیات شریفی می پردازیم که از آنها اعتقاد به تشبیه، استفاده شده است و سپس روایات در این موضوع را نقد و بررسی می کنیم.

مقدمه

وهابیان - که خود را اهل حدیث و سلفی می نامند -، از به کار بردن الفاظ «تشبیه» و «تجسیم» در اعتقادات خود، پرهیز می کنند؛ اما آن را در قالب «توحید اسما و صفات» معرفی می کنند و مقصودشان از اثبات اسما و صفات برای خداوند، اثبات صفات اجسام و صفات مادی برای اوست. گویا به نظر آنان، صفت، منحصر است به صفات مادی. اعتقاد به تشبیه، چیزی است که در اسلام وجود نداشته؛ بلکه از اعتقادات عرب جاهلی است

و گویا آنان نیز از یهود این عقیده را گرفته باشند. روشن است که شرک و بت پرستی که در زمان جاهلیت رواج داشته، همان عقیده به تجسیم و تشبیه است. یهودیانی که می گفتند:

اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهة!

آن گونه که آنان خدایان متعدد دارند، بر ما نیز خدایی قرار ده! 3
به روشنی اعتقاد به تجسیم خداوند را بیان می کنند.

شهرستانی می گوید:

عقیده به تشبیه، در طبیعت یهود وجود دارد، به طوری که می گویند روزی خداوند، چشمانش درد گرفت و ملائکه به عیادت او رفتند! 4
و نیز آورده است:

اعتقاد به تشبیه، منحصرأ در یهود بود، ولی نه در همه آنان؛ بلکه در بخشی از آنان؛ زیرا الفاظ فراوانی را در تورات یافتند که دلالت بر تشبیه می نمود. 5
بنابراین، ریشه این اعتقاد به یهود و عرب جاهلی که متأثر از یهود بود، برمی گردد و این اندیشه، اندیشه ای وارداتی به جهان اسلام است و روح دین اسلام از آن بیزار است و بعید نیست آن را کعب الأحبار یهودی زاده، در روایات اسلامی جعل کرده باشد.
آیاتی که مستمسک قائلان به تشبیه قرار گرفته اند

آیات قرآن کریم به «محکم» و «متشابه» تقسیم می شوند. متشابهات قرآن کریم، غالباً در موضوعات اعتقادی است. به همین جهت، ابن شهر آشوب در رساله «محکم و متشابه» خود، بیشتر به آیات اعتقادی پرداخته است و چون محکم و متشابه، امری است نسبی، بسیاری از آیاتی که برای افراد مبتدی جزو متشابهات اند، برای راسخان در علم، از محکومات به شمار می آیند. اعتقادات باید با برهان عقلی و استدلال های محکم فلسفی و کلامی روشن گردند و هر کس در آن دو دانش متبحر باشد، بسیاری از آیات را جزو محکومات می داند، نه متشابهات.
به هر حال، آیاتی که وهابیان برای اثبات عقیده خود به تجسیم خداوند و تشبیه نمودن او به بندگان به آنها تمسک جسته اند، عبارت اند از:

الف. ... یا ابلیس! ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي؟ 6

ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن بر آنچه من با دو دست خود آفریدم، باز داشت؟

ب. وکلم الله موسى تكليماً؛ 7

خداوند با موسی سخن گفت.

ج. وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة؛ 8

در آن الواح، بر او از هر چیزی موعظه ای نوشتیم.

د. آیات شریفی که دلالت بر «استواء»، «وجه»، «قدم»، «آمدن» و... درباره خداوند می نمایند.
شهرستانی گوید:

احمد بن حنبل گوید: ما به تمام آنچه در قرآن و سنت آمده است، ایمان داریم و می دانیم خداوند، شبیه مخلوقات نیست. با این حال، این آیات و روایات را نیز تأویل و توجیه نمی کنیم. 9
در واقع، اینان باید یکی از دو محذور را بپذیرند: یا عقل خود را تعطیل کنند و بگویند ما از این آیات شریف، چیزی نمی فهمیم و یا به اجتماع نقیضین پناه آورده، آن را بپذیرند و بگویند که این آیات را تأویل نکرده، به ظاهر خود باقی می گذاریم و نیز جسم بودن خدا را نمی پذیریم. حنبلیان از طرفی به آیه شریف «لیس کمثله شیء» 10 تمسک کرده، خدا را شبیه مخلوقات نمی دانند، و از طرفی فرزند احمد بن حنبل، عبدالله، در کتاب السنة و نیز ابن خزیمه در کتاب التوحید، روایاتی را نقل کرده اند که هزاران مثل و شبیه و نظیر بر خداوند اثبات نموده اند. 11
ولی شیعه با راهنمایی اهل بیت (علیهم السلام) معتقد است که آیات متشابه را باید به

محکمت ارجاع داده، همه آنها را با یکدیگر معنا کرد. از جسم داشتن خدای متعال از امام رضا (علیه السلام) سؤال شد، آن حضرت در جواب فرمود:

سیحان من لیس کمثله شیء لا جسم و لا صورة! 12

منزه است آن که هیچ مانندی نه جسمی و نه صورتی ندارد!

و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: آیا نمی دانند که هر جسمی محدود است، هر صورتی محدود است و هرچه محدود باشد، قابل کم و زیاد شدن است و هرگاه چنین بود، مخلوق خواهد بود؟ 13

این روایت، به خوبی بر مطلبی عقلی دلالت دارد که: صورت و شکل، از خواص اجسام است و هر شکلی به یک یا چند سطح، محدود و متناهی است و آنچه متناهی است، بسیاری از کمالات را نداشته، مخلوق خواهد بود.

حضرت علی (علیه السلام) نیز در خطبه «اشباح» نهج البلاغه، در پاسخ کسی که سؤال می کند: «آیا خداوند را دیده ای؟»، خطبه ای مفصل و طولانی بیان می کند و تمام محتوای این خطبه آن است که کسی که چنین سؤالی می کند، در واقع، خدا را نشناخته است و چنین کسی، تصور صحیحی از خدا ندارد. او چون خدا را مادی پنداشته، از جسم بودن او سؤال کرده است و اگر می دانست که خداوند، خالق اجسام است و رؤیت، از خواص جسم است، این سؤال را نمی کرد. 14 ضمناً به صورت استحسانی می توان گفت: اگر بتوان خدا را دید، یا تمام خدا دیده می شود که در این صورت باید محدود باشد، و یا قسمتی از او که در این صورت، باید مرکب از اجزا باشد. پس خداوند، قابل دیدن نیست، چون جسم نیست.

احادیث تشبیه

در کتاب های اهل سنت، روایات فراوانی وجود دارد که به روشنی بر تشبیه دلالت می کنند. گرچه برخی از آنان این روایات را تأویل می کنند، اما وهابیان به ظاهر این احادیث تمسک کرده، اعتقادات خود را با این روایات پدید آورده اند. در این جا برخی از این روایات را نقل کرده، به نقد و بررسی آنها می پردازیم:

الف. احمد بن حنبل از جریر نقل می کند که در شب کامل بودن ماه، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم. آن حضرت فرمود: شما پروردگارتان را، چنان که ماه را می بینید، خواهید دید. 15

این قبیل روایات، در سایر منابع روایی اهل سنت نیز نقل شده اند.

ب. خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا نزول می کند. 16

ج. جهنم، فریاد می زند: «هل من مزید؟» تا آن که خداوند، قدم در آن می نهد تا آرام شود. 17

د. خدا چشم دارد؛ اما آعور (یک چشم و نابینا) نیست. 18

ه. خدا بالای عرش یا بالای هفت آسمان است. 19

و. خداوند، انسان را به صورت خود به طول شصت ذراع آفرید. 20

در کتب اهل سنت، این گونه احادیث که بر نسبت جسم بودن و شباهت داشتن خداوند به مخلوق دلالت می نماید، متأسفانه فراوان است و وهابیان، چون با استدلال و تفکر منطقی - فلسفی و حتی با علم کلام مخالف اند، ظواهر این روایات را که معمولاً از جهت سند نیز مخدوش اند، به عنوان عقاید و اصول دین خود پذیرفته اند.

محمد بن علی بن سلیمان، از علمای بزرگ وهابیان، در پاسخ سؤال از کیفیت نزول خداوند در آخر هر شب از آسمان هفتم به آسمان دنیا می گوید:

نزول خداوند، نزول حقیقت است و خداوند با هر کیفیتی که بخواهد، نازل می شود.... معتزله

می گویند در آخر شب، امر و رحمت خدا نازل می شود؛ ولی این صحیح نیست، زیرا اصل، محذوف نبودن کلمه «امر» و «رحمت» است و ثانیاً، امر و رحمت خداوند، همیشه نازل می شود. پس آنچه در ثلث آخر شب نازل می شود، خود خدای متعال است. 21.

این شخص عالم نما، شاید هنوز نمی داند که ثلث آخر شب در هر لحظه و ساعتی از شبانه روز، به یک منطقه از کره زمین اختصاص دارد. پس باید خداوند، لحظه لحظه در حرکت باشد؛ زیرا هر لحظه ای ثلث آخر شب یک منطقه است!

از این گونه اوهام در عقاید نویسنده یاد شده فراوان است که به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

الف. عقیده اهل سنت و جماعت آن است که خداوند، به ذات خود، روز قیامت برای قضاوت می آید. 22.

ب. به عقیده اهل سنت، خداوند، صورت حقیقی دارد؛ اما شبیه صورت خلق نیست. 23.

ج. به عقیده اهل سنت، خداوند، دو دست حقیقی دارد 24 و مهم ترین دلیل ما بر آن، این است که واژه «ید» در قرآن، به صورت تثنیه آمده است، در حالی که اگر «ید» به معنای قدرت باشد، نمی تواند به صورت تثنیه بیاید.

د. به عقیده اهل سنت، خداوند، دو چشم حقیقی دارد و این دو چشم، از صفات ذاتی اوست. 25.

ه. به عقیده اهل سنت، خداوند، جدای از خلق است و بر عرش قرار دارد. 26.

و. به عقیده اهل سنت، با کلمه «این (کجا)؟» می توان از مکان خدا سؤال نمود. 27.

ز. به عقیده اهل سنت، خداوند، «پا» و «قدم» دارد. 28.

آنچه ذکر شد، تنها نمونه ای از اوهامی است که این عالم وهابی به عنوان عقیده معرفی کرده و چنان که عادت همیشگی آنان است، عقاید شخصی و منحصر به فرد خود را به اهل سنت نسبت داده و هر کس را که به غیر آن معتقد باشد، کافر می داند، در حالی که روشن است تمام آنچه ذکر شد، اثبات صفات جسمانی برای خداوند است که خداوند از آنها منزّه است و اهل سنت راستین نیز از این گونه اعتقادات، منزّه اند.

عقاید یاد شده، اختصاص به شیخ محمد بن علی بن سلیمان ندارد؛ بلکه در کتاب هایی چون تصحیح المفاهیم العقیدیه فی الصفات الإلهیهی عیسی بن عبدالله مانع حمیری و نیز اعتقاد أئمة السلف أهل الحديث محمد بن عبدالرحمان خمیس و نیز أصول مذهب الشیعة الامامیهی ناصر بن عبدالله قفاری، این عقاید به عنوان مسلمات مذهب سلفیه معرفی شده و حکم به کفر هر کس که خدا را مجسم نداند، شده است.

مذهب تشبیه، این است که در عین پذیرفتن «لیس کمثله شیء»، خداوند را به غیر او تشبیه کنند؛ یعنی از هر صفتی که معنای محدود داشته باشد (همانند صفات انسانی که متمایز از سایر صفات است)، همان معنا را برای خداوند اثبات نمایند و قدرت او را همانند قدرت انسان و علم او را مانند علم انسان قرار دهند. علت بطلان آن هم این است که در این صورت، خداوند، محتاج به آن صفات می شود و دیگر واجب الوجود نخواهد بود. 29.

ابو قره از امام رضا (علیه السلام) پرسید: در حدیثی آمده که خداوند، «کلام» و «رؤیت» خود را بین دو پیامبر تقسیم نموده است. کلام خود را به موسی (علیه السلام) و رؤیت خود را به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص داده است. امام (علیه السلام) فرمود: «این حدیث با آیات شریف: «لا تدرکه الأبصار» 30 و «لا یحیطون به علماً» 31 و «لیس کمثله شیء» 32 سازگاری ندارد...». ابو قره گفت: آیا می خواهید این روایت را تکذیب کنید؟ حضرت فرمود: «آری! وقتی روایتی مخالف با قرآن باشد، من آن را تکذیب می کنم، علاوه بر آن که

روایت مورد سؤال، مخالف با اجماع مسلمانان است؛ چون همه مسلمانان اجماع دارند بر این که خداوند، محاط علم کسی واقع نمی شود و چشم ها او را نمی بینند و چیزی شبیه او نیست.» 33.

علامه طباطبایی معتقد است که یهودیان، معتقد به اصالت ماده بودند. لذا احکام ماده را در مورد خداوند نیز اجرا می کردند و گمان می کردند که خداوند نیز یک موجود مادی است، با این تفاوت که او موجودی قوی است که بر ماده حکومت می کند؛ اما این اعتقاد، اختصاص به یهود ندارد، بلکه مورد قبول تمام دیندارانی است که به اصالت ماده معتقدند و همان صفاتی را که در مادیات دیده اند، درباره خداوند نیز اثبات می کنند. این افراد، کارشان به یکی از دو چیز منتهی می شود؛ یا تمام احکام ماده را برای پروردگار خود قائل می شوند(مانند دسته ای از مسلمانان که «مشبهه» نام دارند و نیز بعضی فرق دیگر که در عقیده، بی شباهت به آنها نیستند)،

و یا به کلی صفات جمال (ثبوتی) را از خدا نفی کرده اند و نتیجه اش آن است که به چیزی ایمان آورده اند که نمی دانند چیست و چیزی را که نمی شناسند، می پرستند؛ ولی انبیا(علیهم السلام) مردم را به حدّ میانه «تشبیه» و «تنزیه» دعوت کرده اند؛ یعنی خداوند موجود است، اما نه مانند موجودات دیگر؛ علم دارد، ولی نه مانند علم ما؛ قدرت دارد، اما نه مانند قدرت ما؛ حیات دارد، اما نه مانند حیات ما. این است روشی که دین به آن دستور داده است. 34.

بنابراین، بهترین نظر، آن است که گفته شود؛ نه تشبیه و نه تنزیه، بلکه «أمر بین الأمرین» صحیح است و چون ذهن عوام زود به سوی «تشبیه» می رود، باید بیشتر روی «تنزیه» تأکید نمود؛ اما سرانجام آن، تعطیل عقل در شناخت خداوند نشود؛ بلکه همان امر بین الأمرین، صحیح است. اما وهابیان معتقدند که خداوند، در روز قیامت، آسمان ها را بر یک انگشت خود، زمین ها را بر روی یک انگشت دیگر، و سپس همه خلائق را بر روی انگشت دیگر نهاده، آنها را به حرکت در می آورد، همانند کسی که به رقص در آمده باشد. 35.

آری، وقتی آسمان ها تنها بر روی یک انگشت خدا قرار داشته باشند، اگر خدا بخواهد در ثلث آخر هر شب به آسمان دنیا فرود آید، چاره ای غیر از آن نیست که یک جسم پلاستیکی [لاستیکی / بادکنکی] داشته باشد که حجم آن، کوچک و بزرگ شود، آن گونه که آیه الله روحانی در تعریض به آنان فرموده است و همه اینها، نتیجه دوری از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) و کناره گیری از مباحث عقلی و تحریم منطق و فلسفه است که وهابیان، گرفتار آن شده اند. «و سبحان الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً».

* , , (91) . , : ! , , , ! , , , !

1. أصول مذهب الشیعة، ج 2، ص 552.
2. همان، ص 538.
3. اعراف، آیه 138.
1. الملل و النحل، الشهرستانی، ج 1، ص 97 (طبع منشورات الرضی).
2. همان، ص 84.
3. ص، آیه 75.
4. نساء، آیه 164.
5. اعراف، آیه 145.
6. الملل و النحل، ج 1، ص 103.

7. شورا، آیه 11.
8. بحوث فی الملل و النحل، جعفر السبحانی، ج 1، ص 103.
9. التوحید، الصدوق، ص 97.
10. همان، ص 99.
11. نهج البلاغه، خطبه 91.
- ر.ک: صحیح البخاری، دار إحياء التراث العربی [یک جلدی]، ص 1311 (ش 7436 از کتاب التوحید). این حدیث، تقطیع شده حدیثی است که بخاری در باب «فضل صلاة العصر»، باب هفدهم از کتاب «مواقیت الصلاة» (ص 118، ج 554) نقل کرده است که علاوه بر تقطیع، تفاوت در عبارت نیز دارد.
- همچنین ر.ک: صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی [یک جلدی]، ص 284، ح 211 (632) (باب فضل صلاتی الصبح و العصر) و ص 129، ح 299 (182) (باب معرفة طریق الرؤية); مسند أحمد بن حنبل، ج 3، ص 16 و ج 4، ص 407.
- صحیح مسلم، ص 333، ح 168 (758) (باب الترغیب فی الدعاء و الذکر فی آخر اللیل). وکله هفت روایت به این مضمون نقل کرده است; صحیح البخاری، ص 209، ح 1145 (باب الدعاء و الصلاة من آخر اللیل). همین حدیث با اندکی تفاوت در سند در باب «الدعاء نصف اللیل» (ص 1130، ح 6321) نقل شده و در مسند أحمد بن حنبل (ج 4، ص 81) آمده است.
17. صحیح البخاری، ص 885 (ح 4848).
- مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 176 و ج 3، ص 292; سنن أبی داود، ج 4، ص 116 (ج 4320).
2. سنن أبی ماجه، ج 1، ص 69 (ح 193).
3. صحیح البخاری، ص 1114، ح 6227 (باب بدء السلام از کتاب الاستئذان).
4. الأسئلة النجدية على العقيدة الواسطية، رياض: دار ابن خزيمة، ص 81.
5. همان، ص 45، 47، 49، 52، 63، 68 و 84.
- 23 - 28. همان.
1. ر.ک: المیزان، ج 7، ص 62 (ذیل آیه 20 سوره انعام).
2. انعام، آیه 103.
3. طه، آیه 110.
4. شورا، آیه 11.
5. أصول الكافي، ج 1، ص 96. همچنین، ر.ک: المیزان، ج 7، ص 473 (ذیل آیه 91 سوره انعام).
6. المیزان، ج 1، ص 287 و 288 (ذیل آیه 75 سوره بقره).
7. صحیح البخاری، ص 1311.